

# نقدی بر پیوسته‌نویسی یا جدانویسی کلمات مرکب بر اساس دستور خط فرهنگستان و پیشنهادهایی تازه برای ساده کردن و تجمیع آن‌ها

امید مجد

دانشیار دانشگاه تهران

## چکیده

در باب پیوسته‌نویسی و یا جدانویسی ترکیبات در زبان فارسی سه فرض قابل تصور است: نخست: تدوین قواعدی برای جدانویسی همه کلمات مرکب و تعیین موارد استثنا. دوم: تدوین قواعدی برای پیوسته‌نویسی همه کلمات مرکب و تعیین موارد استثنا و سوم تدوین قواعدی برای جدانویسی الزامی بعضی از کلمات مرکب و پیوسته‌نویسی بعضی دیگر و دادن اختیار در خصوص سایر کلمات به نویسندگان. برخی راه اول را برگزیده و اصل را بر جدانویسی کلمات مرکب قرار داده و موارد استثنا را تعیین کرده‌اند (شعار، 1375). برخی دیگر اصل را بر پیوسته‌نویسی قرار داده و موارد خاص جدانویسی را تعیین کرده‌اند (مجد، 1384)، گروه آخر نیز مانند فرهنگستان زبان و ادب فارسی شیوه سوم را پذیرفته (1381) و جز در بعضی از موارد که الزامی را در اتصال و انفصال تعیین کرده‌اند، در سایر موارد اختیار عمل را به نویسندگان داده‌اند؛ اما نکته مشترک در خصوص گروه‌های اول و سوم، این است که قواعد متعددی را بر جدانویسی و پیوسته‌نویسی نوشته و با نویسنده این سطور ابتدا در قسمت اول مقاله چهار اصل املائی را که مبنای خطند شرح می‌دهد، سپس در قسمت دوم با استفاده از قواعد قسمت اول، به سادگی قوانین پیوسته‌نویسی و جدانویسی را در شش دسته تبیین می‌کند، آن‌گاه در قسمت سوم می‌کوشد نشان دهد که 23 قاعده فرهنگستان، در ذیل همان شش قاعده پیشنهادی ما می‌گنجند و نیازی به این‌همه دسته‌بندی نیست. چرا که نوشتن تبصره‌ها و استثنای زیاد کار یادگیری را بر خوانندگان دشوار ساخته است.

واژه‌های کلیدی: املا، پیوسته‌نویسی، جدانویسی، آموزش

## 1- مقدمه

مطابقت ملفوظ و مکتوب اصولاً از اولین نکاتی است که باید در دستور خط رعایت گردد. خط فارسی همواره با کمی ناهموازی و گوناگونی در نوشتن همراه بوده است. این طبیعی است؛ زیرا گفتار را نمی‌توان کاملاً در چارچوب قواعد قراردادی جای داد و طبیعی است که اختلاف نظر وجود داشته باشد؛ اما وضع قاعده جدانویسی برخی از ملاحظات ابتدائی نوشتن را هم زیر پا گذاشته و پریشانی و سرگردانی را در نوشتن فارسی به اوج رسانده است.

بنابراین دستور خط باید هرچه ساده‌تر باشد و بر واقعیت زبان هرچه منطبق‌تر باشد تا فهم آن برای عموم راحت‌تر گردد؛ در حالی که امروزه برعکس شده است و دستورهای جدیدی که فرهنگستان و گاه بعضی افراد دیگر از پیش خود برای خط فارسی پیشنهاد می‌دهند، همواره از مطابقت ملفوظ و مکتوب دورتر شده است؛ به‌ویژه زبان‌شناسان به جای آن که به گفتار توجه کنند، پیشینه زبان فارسی چندین قرن را در نظر می‌آورند و واژه‌ها را همچون اجزای بی‌جان و بدون ارتباط

با گفتار و حقیقت زبان فارسی در نظر می‌گیرند، به طوری که قواعد پیچیده و بسیار متناقضی وضع کرده‌اند که مردم را به اشتباهات فراوانی انداخته‌است و سبب پریشانی بیشتر در نوشتار فارسی گردیده‌است.

باری یکی از قواعدی که سبب پریشانی در خط فارسی گردیده، «جدانویسی» است. آنچه در ویرایش دستور خط زبان فارسی مصوب فرهنگستان زبان فارسی تحت عنوان «ترکیبات» به واژه‌های مرکب اختصاص یافته‌است، بیش از حد پیچیده است.

این پژوهش با رویکردی توصیفی، تحلیلی در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که قوانین مربوط به انفصال و اتصال اجزای کلمات چگونه است؟ اگر از مردمی که جدانویسی را به گمان خودشان رعایت می‌کنند، بپرسند که معیارشان برای جداکردن چیست؟ بی‌گمان پاسخی نخواهند داشت. یادآوری می‌کنم که کوچک‌ترین واحد، یعنی حروف، در کنار هم می‌آیند و واحد بزرگ‌تری را به نام واژه می‌سازند. گاه واژه‌ها در کنار هم می‌آیند و واژه‌های مرکب می‌سازند. این ویژگی تمام زبان‌های هم‌خانواده با فارسی است (آریایی یا هند و اروپائی) که از ترکیب واژه‌ها، واژه‌های جدید ساخته می‌شوند. جداکردن اجزا از هم چه معنائی دارد؟ آیا در هیچ زبان دیگر این کار را کرده‌اند؟ آیا بیم آن می‌رود که کسی معنای آن را نفهمد و جداکردن اجزا کمکی به فهم آن می‌کند؟ به این ترتیب مردم هم به نوعی جنون غریب و بی‌سابقه در انفصال و اتصال کلمات دچار گردیده‌اند. این جنون تا آن جا پیش رفته‌است که این جدانویسی را در واژه‌های انگلیسی هم به کار می‌برند و واژه‌هایی چون دانلود، وایرلس و مگابایت را (که در انگلیسی یک واژه بسیط هستند) به گونه «دان لود، وایر لس، و مگا بایت» می‌نویسند. هدف این پژوهش بررسی قوانین جدانویسی و پیوسته‌نویسی کلمات است.

### 1-1- ضرورت انجام پژوهش

پیوسته‌نویسی یا جدانویسی و قواعد حاکم بر آن بحث دراز دامنی است که هنوز هم ادامه دارد. عمده محققان در این خصوص به این نتیجه رسیده‌اند که اتصال و انفصال در خط فارسی چندان قواعد معینی ندارد و بیشتر تابع عادات و سلیقه نویسنده است. ضرورت انجام این پژوهش در این است که می‌کوشد تا بطلان فرضیه فوق را نشان دهد و ثابت نماید خط فارسی خطی ضابطه‌مند و تواناست.

### 1-2- پیشینه پژوهش

کتاب‌ها و نوشته‌های زیادی درباره شیوه نوشتن و دستور خط فارسی منتشر شده‌است از جمله: «دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، 1389»؛ «خط فارسی و نقد آن» (مجد، 1384)؛ که خود به تنهایی حاوی بررسی تمام پژوهش‌های پیشین است و بخشی از مهم‌ترین آن‌ها در ادامه همین مقاله و در فهرست منابع آمده‌اند.

### 1-3- روش پژوهش

پژوهش حاضر بر اساس شیوه اسنادی (کتابخانه‌ای) و بر پایه مطالعه کتاب‌های دستور و مطالب مرتبط با دستور خط بوده‌است. برای انجام این پژوهش نگارنده مطالب مرتبط با دستور خط را بررسی نموده و آن‌ها را به طور مختصر و مفید تحلیل نموده‌است.

## 2- بحث و بررسی

### 2-1- قسمت اول

قواعد کلی املائی فارسی که از نظر نویسنده این مقاله مبنای اصلی کارند بدین شرحاند:

**1 - اصل یک معنائی، (اصل اتصال):** بدین معنا که تا هنگامی که مجموع حروف یا نیمه کلمه‌ها یا کلمات یک معنا را برسانند آن‌ها را متصل می‌نویسند مانند؛ دانشگاه، لغت، دانشور، گلبرگ و ... مگر این که برخی استثنائات مانع آن شوند، که این استثنائات در قسمت دوم همین مقاله به صورت کامل آمده‌اند. بدیهی است ضامم (پسوندها و پیشوندها) چون نه استقلال معنایی دارند نه استقلال دستوری (یعنی جزو طبقات دستوری مانند اسم و فعل و ... نیستند)؛ لذا به بنیان خود می‌چسبند مانند؛ «ار» در گفتار و «ش» در دانش (در خصوص ضامم رک: فرشیدورد: مبحث سازه: 1382).

**2 - اصل عادت:** بدین معنا که املائی برخی کلمات از قاعده خاصی پیروی نمی‌کند و تنها بر اساس عادت شکل گرفته است؛ مثلاً لغت رحمان با الف کشیده نوشته می‌شود؛ اما همین لغت در ترکیب «بسم الله الرحمن الرحیم» با الف مقصوره می‌آید. همین گونه است تایی گرد عربی که در رحمت به صورت کشیده ولی در دایره‌المعارف به صورت گرد نوشته می‌شود.

اصل عادت به دو صورت در خط راه می‌یابد: اول این که یک صورت املائی مدتی دراز در خط دیده شود و کم کم مردم در طول دو سه نسل به دیدنش عادت کنند. مانند؛ تهران و نفت که جای طهران و نطف را به مرور زمان گرفتند. حالات دوم وقتی است که یک لغت از بدو تولد غلط نوشته می‌شود! و به همان صورت نادرستش در ذهن مردم جایگزین می‌گردد؛ مانند، «سی یلو» که نام یک خودرو بود و کارخانه سازنده‌اش در سال 1372 هم‌زمان با تولید این ماشین به جای املائی درست (سیلو) املائی سی یلو را به کار برد و به همین صورت تکثیر شد (برای اثبات این که سیلو درست است نه سی یلو، رک: مجد، 1387 نیساری، 1374).

**3 - قواعد دستوری:** که در املائی کلمات مؤثرند؛ مثلاً هرگاه کلمات «مختوم به های غیرملفوظ با «ان» جمع بسته شوند، «ه» تبدیل به گاف می‌گردد؛ مانند؛ «زنده» که جمع آن زندگان می‌شود.

**4 - اصل ساده نویسی:** گاهی ساده نویسی موجب ترک قواعد زبانی و دستوری می‌گردد؛ مثلاً «زیست‌شناس» باید متصل نوشته شود (با توجه به اصل یک معنائی)؛ اما به دلیل وجود دندانه‌های زیاد، منفصل می‌شود.

این چهار اصل ممکن است مورد تأیید دیگر پژوهشگران نباشد؛ چنان که برخی اصل یکسان نویسی را نیز جزو اصول خود دانسته‌اند؛ مثلاً معتقدند چون خوش‌شانس را عمدتاً جدا می‌نویسیم، پس خوشدل را هم به صورت جدا یعنی «خوش دل» بنویسیم! فرشیدورد کل املا را تابع قاعده عادت می‌داند (1375).

### 2-2- قسمت دوم مقاله

#### 1-2-2) قانون‌های پیوسته نویسی و جدانویسی

1- اصل «یک معنائی» به این معنا که هر گاه در یک کلمه مرکب، ذهن مردم نتواند دو جزء ترکیب را از هم جدا کند، آن کلمه مرکب پیوسته نوشته می‌شوند» (صادقی: 1363)؛ مگر در مواردی که مقدور نباشد، که این موارد پنج تاست که زیر عنوان قوانین «جدانویسی» در ادامه سخن خواهد آمد؛ اما پیش از ذکر این پنج قانون لازم است اصل «یک معنائی» را بیشتر بکاویم. همان‌طور که می‌دانیم الفبای فارسی قابلیت اتصال دارد و حروف و کلمات تا هنگامی که یک معنای واحد را می‌رسانند متصل نوشته می‌شوند حال می‌خواهد، کلمه بسیط باشد مانند «کتاب» یا مشتق باشد مانند؛ «دانش» یا مرکب باشد مانند «دانشجو»؛ لذا بر اساس اصل یک معنایی تمام کلمات مرکب باید پیوسته نوشته شوند زیرا از مجموع ترکیب آن‌ها یک معنا برداشت می‌شود. کلماتی مانند؛ صاحب‌دل و دست‌فروش و خوشحال و.... مگر در پنج حالت که این قاعده پیوسته‌نویسی تبدیل به جدانویسی می‌گردد که در ادامه مقاله خواهد آمد.

## 2-2-2- قوانین جدانویسی

**قاعده اول:** هنگامی که ترکیب طولانی و نوشتن آن سخت می‌شود و در عین حال در ذهن مردم به صورت کلمه بسیط نیامده است (قانون یک معنایی در باره آن‌ها صادق نیست) همان‌طور که گفته شد، اصل در کلمات مرکب، بر پیوسته‌نویسی است؛ مگر در پنج مورد که اولین و مهمترین این موارد، طولانی شدن لغت است. به دلیل ساده‌نویسی و ساده‌خوانی باعث جدانویسی کلمه مرکب می‌شود. ترکیباتی مانند: نصیحت‌پذیر، پژوهش‌خواه، تصنیف‌ساز. البته این کلمات را می‌توان متصل هم نوشت و عیبی بر آن نیست؛ اما به دلیل ساده‌نویسی، عادت مردم بیشتر بر جدانویسی این کلمات است. تجربه نشان داده که مرز جدانویسی یا پیوسته‌نویسی این کلمات، شش حرف است؛ یعنی اگر تعداد حروف به هم چسبیده از شش حرف بیشتر شود قطعاً کلمه مرکب را جدا خواهند نوشت؛ مانند «کشتی‌گیر» که در صورت اتصال هفت حرف به هم می‌پیوندند: کشتی‌گیر! حال آن‌که لغتی مشابه «کشتی‌گیر» مانند «کشتیبان» متصل است چون حروف به هم چسبیده‌اش شش تاست. همین‌گونه است تفاوت بین دل‌پذیر و تقسیم‌پذیر که اولی را پیوسته و دومی را جدا کرده است؛ زیرا در تقسیم‌پذیر در صورت اتصال، هفت حرف به هم خواهند چسبید.

**قاعده دوم:** تعداد دندانه‌ها زیاد شود؛ مانند: زیست‌شناس. در این حالت نیز به تجربه «پنج دندانه» مرز تمایل نویسندگان به جدانویسی است؛ مثلاً در «روان‌شناس» چون پنج دندانه به هم می‌چسبند، تمایلی به پیوسته‌نویسی آن هست؛ ولی تاکنون ندیده‌ام کسی «روانی‌شناس» را سر هم بنویسد؛ چرا که در این صورت هفت دندانه پشت سر هم خواهند آمد (روانی‌شناس) و نوشتنش سخت می‌گردد.

**قاعده سوم:** وجود کلمات بیگانه یا کم‌آشنا (به‌ویژه فرنگی) در ترکیبات، موجب جدانویسی می‌گردد. این قاعده در حقیقت نه یک قاعده کاملاً مستقل که شاخه‌ای از همان قاعده اول است؛ به این معنا که همان‌طور که گفته شد، کلمات مرکب چون در ذهن مردم معنای واحد پیدا کرده‌اند متصل نوشته می‌شوند؛ حال اگر یکی از کلمات ترکیب، کلمه‌ای نامأنوس باشد باعث ناآشنائی و کم‌آشنائی شنونده با آن ترکیب می‌گردد؛ لذا در ذهن مردم معنای واحدی پیدانمی‌کند و نویسندگانی معمولاً اجزای ترکیب را از هم تفکیک می‌کنند و آن‌ها را جدا می‌نویسند.

مثلاً مردم لغت «خوش پُز» را جدا می‌نویسند؛ چون «پز» ترکیبات زیادی در زبان فارسی ندارد و در ذهن مردم جای‌گیر نشده‌است؛ اما لغت تلفنچی را عمدتاً سرهم می‌نویسند؛ زیرا تلفن ترکیبات متعددی در زبان فارسی دارد چه به صورت ترکیبی و چه به صورت اضافی مانند تلفنچی، تلفنخانه، تلفن همراه، گوشی تلفن، شماره تلفن و غیره؛ لذا لغت تلفن در ذهن مردم جای‌گیر می‌شود و «اصل یک معنائی» در ترکیبات تلفنچی و تلفنخانه خود را نشان می‌دهد. گاهی این کلمات کم‌آشنا ممکن است فارسی هم باشند، مانند: لغت «جاجیم» در قیاس با لغات «فرش» و «قالی» که آشنا ترند، لذا تمایل به پیوسته‌نویسی «قالیاف» بیشتر از «جاجیم باف» است.

منظور از ناآشنا یعنی این‌که آن لغت وارد ترکیبات زبان فارسی نشده یا خیلی کم وارد شده. بر این قیاس لغت «حافظ» از نظر دیکته، لغت ناآشناست چون ترکیبات محدودی دارد مانند «حافظ شناس» یا «حافظ خوانی»، به همین علت هم این ترکیبات را جدا می‌نویسند؛ حال این‌که ترکیبات مشابهی چون «غزلشناس» و «غزلخوانی» را پیوسته می‌نویسند؛ زیرا غزل وارد ترکیبات زیادی در زبان فارسی شده و لغت آشنا محسوب می‌شود.

**قاعده چهارم:** حروف یکسان یا مشابه به هم می‌رسند:

مانند «جیب بر» که دو حرف «ب» به هم رسیده‌اند و نیز «شوخ چشم» که حروف مشابه «خ» و «چ» به هم می‌رسند. البته به نظر اینجانب این قاعده هم، نه یک قاعده کاملاً مستقل که فرعی از همان قاعده اول انفصال، یعنی قاعده ساده‌نویسی است.

**قاعده پنجم:** وجود «مد و همزه» در ابتدای ترکیب دوم:

یعنی در کلماتی مانند «رزم آرا» و «هم اسم»، «دانش آموز»، البته بعضی از همین کلمات نیز بر اثر کثرت استعمال، تحت تأثیر «اصل یک معنایی» درآمده و به صورت پیوسته نوشته می‌شوند. مانند: پیشاهنگ، دلا آرام، دستاویز و...

**قاعده ششم:** ترکیبات تکراری مانند حق‌حق، غرغره، به به .

### 3-2- قسمت سوم

## 3-2-1- قواعد متعدد پیوسته‌نویسی و جدانویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و نقد آن‌ها به قصد

### کوتاه‌سازی

اینک قواعد متعدد و متنوعی که فرهنگستان بر پیوسته‌نویسی و جدانویسی نوشته‌است را مطرح می‌کنیم (بیست و سه حالت، شامل هشت حالت اتصال و پانزده حالت انفصال) و نشان می‌دهیم که تقریباً تمام آن حالات بیست و سه گانه، صورت‌های مختلفی از همین شش قاعده‌ای هستند که قسمت دوم مقاله گفتیم. اینک شرح قواعد فرهنگستان:

**الف) کلمات مرکبی که الزاماً پیوسته نوشته می‌شوند: (دستور خط فرهنگستان ص 38)**

1 - کلمات مرکبی که از ترکیب با پیشوندهای «به» و «هم» با رعایت استثناهائی ساخته می‌شوند مانند: بخرد، بشکوه، بیچاره، بینوا، همکلاس، همشیره.

نقد: این قانون، قاعده «یک معنائی» است؛ زیرا این لغات مجموعاً یک کلمه مشتقند و پیوسته نوشته می‌شوند.

2 - کلمات مرکبی که از ترکیب با پسوند ساخته شده‌اند، همیشه پیوسته نوشته می‌شوند. مانند دهکده. مگر هنگامی که:

حرف پایانی جزء اول با حرف آغاز جزء دوم یکسان باشد: «نظام مند»

تبصره: پسوند «وار» از حیث جدا و یا پیوسته‌نویسی تابع قاعده‌ای نیست و در بعضی کلمه‌ها جدا و در بعضی دیگر پیوسته نوشته می‌شود: طوطی‌وار، فردوسی‌وار، بزرگوار، سوگوار.

**نقد:** در مورد کلمات مرکبی که از ترکیب با پسوند ساخته شده‌اند. مانند: دهکده؛ باید گفت که این همان اصل یک معنائی است. کلماتی نیز مانند «نظام مند» مصادیق قاعده سومند؛ اما در مورد پسوند «وار»، برخلاف نظر فرهنگستان که قاعده‌ای در این کلمات نمی‌یابد، اتفاقاً قاعده‌ای وجود دارد و آن چیزی نیست جز، همان قاعده «یک‌معنائی». در لغت «طوطی وار»، ذهن دو چیز را مجسم می‌کند و قادر به تفکیک اجزای ترکیب است؛ یعنی در جمله «او درس‌ها را طوطی وار می‌خواند»، اول یک «طوطی» به ذهنش می‌رسد سپس بخاطر پسوند «وار»، فاعل جمله را به آن طوطی تشبیه می‌کند؛ لذا «طوطی وار» را هم جدا هم پیوسته می‌نویسند؛ اما هنگامی که جمله «او سوگوار است» را می‌شنود هرگز اجزای ترکیب «سوگوار» را از هم جدا نمی‌کند. یعنی چیزی را به «سوگ» مانند نمی‌کند و کل ترکیب را یک «صفت» برای فاعل جمله، می‌پندارد؛ بنابراین همواره آن را متصل می‌نویسد.

3 - مرکب‌هایی که بسیط گونه‌اند: مانند آبرو، الفبا، نیشکر و ...

**نقد:** این هم، همان اصل یک معنائی است که باعث اتصال در نوشتن شده است.

4 - جزء دوم ترکیب با «آ» آغاز شود و تک‌هجائی باشد: مانند گلاب، پساب، خوشاب، دستاس.

**نقد:** این هم، اصل «یک‌معنائی» است نه چیز دیگر؛ یعنی برخلاف نظر فرهنگستان، دلیل اصلی اتصال این کلمات، این نیست که جزء دوم تک‌هجائی است؛ بلکه دلیل اصلی این است که «کل ترکیب» یک معنا را می‌دهد، اگر قرار بود یک هجائی بودن جزء دوم، دلیلی بر اتصال و انفصال باشد، چرا «دست‌آورد» و «هماهنگ» پیوسته است، با آن که جزء دومشان تک‌هجائی نیست.

5 - هرگاه کاهش یا افزایش واجی یا ابدال یا ادغام و مزج یا جابه‌جائی آوائی در داخل آن‌ها روی داده باشد: هشیار، ولنگاری، شاهسپرم و ...

**نقد:** این نیز همان اصل یک معنائی است.

6 - مرکبی که دست کم یک جزء آن کاربرد مستقل نداشته باشد: غمخوار، رنگرز، کهربا.

**نقد:** این نیز اصل یک‌معنائی است، وقتی جزئی از ترکیب کاربرد مستقل ندارد. بدیهی است لغت در ذهن مردم، قابل تفکیک نیست و همواره به‌عنوان یک لغت واحد شناخته می‌شود؛ لذا پیوسته نوشته می‌شود.

7 - مرکب‌هایی که جدا نوشتن آن‌ها التباس یا ابهام معنائی ایجاد می‌کند: بهیار (به یار)، بهروز (به روز)، بهنام (به نام)، سپس در پاورقی توضیح داده‌اند که این التباس بیشتر در به، گه و گه مشاهده می‌شود: بهساز، کهکشانشان، کهگل، کهریز، گهسار.

نقد: این مثال‌ها به وضوح، مصادیق اصل «یک معنائی» هستند. بسیاری از درس خواندگان هم نمی‌دانند، «که‌ریز» یعنی «که + ریز» و بعد از این که دانستند «کهکشانشان» یعنی «که + کشانشان»، باز نمی‌دانند «که» به چه معنائی بوده است و کشانشان آیا به معنی کشاننده است یا چیز دیگر؟ بنابراین لغت «کهکشانشان» را قابل تفکیک ندانسته، یک لغت بسیط می‌پندارند.

8 - کلمه مرکبی که جزء دوم آن‌ها تک‌هجائی باشد و به صورت رسمی یا نیمه رسمی جنبه سازمانی و اداری و صنفی یافته باشد؛ مانند: استاندار، بخشدار، کتابدار، قالیشو، آشپز.

نقد: این هم چیزی جز «یک معنائی» نیست؛ چه مردم از این لغات، یک شغل خاص در ذهنشان مجسم می‌شود و ترکیب را تفکیک نمی‌کنند.

«چنان که مشاهده شد هر هشت قاعده فرهنگستان مبنی بر پیوسته نویسی، در واقع یک قاعده بیشتر نیست و آن هم قاعده «یک معنائی ست». در مواردی نیز که اعلام شده بود قاعده‌ای در اتصال وجود ندارد (مانند پسوند «وار») چنان که نوشتیم، قاعده‌ای وجود داشت: «قاعده یک معنائی».

ب) کلمات مرکبی که جدا نوشته می‌شوند:

1 - ترکیب‌های اضافی (شامل موصوف و صفت و مضاف و مضاف‌الیه)، دست کم، حاصل ضرب، سیب زمینی، آب میوه، آب لیمو.

نقد: این مطلب بدیهی است؛ زیرا ترکیب‌های اضافی دو کلمه اند نه یک کلمه، لذا جدا نوشته می‌شوند؛ اما نوشتن آب میوه و آب لیمو به صورت جدا به نظر نویسنده این کتاب درست نیست و باید سرهم نوشته شوند؛ زیرا این لغات از حالت گروه اسمی خارج و تبدیل به کلمات مرکب شده‌اند (برای دیدن چگونگی تبدیل گروه‌های اسمی مانند مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صفت به کلمه مرکب رک: فرشیدورد، صص...، 1382)

2 - جزء دوم با الف آغاز شود: دل انگیز، عقب افتادگی.

نقد: این همان قاعده چهارم است.

3 - حرف پایانی جزء اول با حرف آغازی جزء دوم همانند یا هم مخرج باشد: آئین نامه، کم مصرف.

نقد: این نیز همان قاعده سوم است.

4 - مرکب‌های اتباعی مانند: سنگین رنگین، پول مول، حق حق.

نقد: این قاعده همان قاعده «اول» است (شکل کلمه طولانی و ناخوانا می‌شود).

5 - مصدر مرکب و فعل مرکب: سخن گفتن، نگاه داشتن.

نقد: بدیهی است؛ زیرا این واژه‌ها اصلاً کلمه مرکب نیستند (گروه فعلی هستند) و طرح آن‌ها به عنوان یک قاعده جداگانه، ضرورتی ندارد.

6 - مرکب‌هایی که یک جزء آن‌ها کلمه دخیل فرنگی باشد: شیک پوش، خوش پز.

نقد: این همان اصل دوم است که شرح آن داده شده است.

7 - عبارتهای عربی چند جزئی مانند: مع ذلک، من بعد، علی هذا.

نقد: این نیز همان اصل دوم است.

8 - یک جزء از واژه‌های مرکب عدد باشد: پنج تن، هفت گنبد، هشت بهشت، نه فلک، دو چرخه.

نقد: دلیل اصلی جدانویسی این کلمات این است که این ترکیبات «موصوف و صفت هستند» نه کلمه مرکب و اصولاً پیوسته‌نویسی آن‌ها معنا ندارد؛ در حالتی هم که بعضی از آن‌ها به دلیل کثرت استعمال از حالت موصوف و صفتی خارج شده و تبدیل به کلمه مرکب شده‌اند. مانند: «هشت بهشت». اصل ساده‌نویسی - قاعده اول - مانع پیوسته‌نویسی آن می‌شود نه این دلیل که «یکی از اجزای ترکیب عدد» باشد.

9 - کلمه مرکبی که جزء اول آن‌ها به «های» بیان حرکت ختم می‌شود. مانند: «بهانه گیر، پایه دار».

نقد: این جزو بدیهیات است و طرح جداگانه‌اش ضرورتی ندارد.

10 - کلمه با پیوسته‌نویسی؛ طولانی یا نامأنوس یا احیاناً پردندانه شود:

عافیت‌طلبی، مصلحت‌بینی، پاک‌ضمیر.

نقد: این، همان قاعده «اول» است.

11 - هرگاه یکی از اجزای کلمه مرکب دارای چند گونه مختوم به حرف منفصل و متصل باشد، جدانویسی

منطقی ترست. مانند پابرهنه/ پای برهنه، پامال/ پای مال.

نقد: در خصوص «پای برهنه» باید گفت؛ علت اصلی جدانویسی این نیست که چون «پابرهنه» جداست پس «پای

برهنه» هم جدا باشد! بلکه علت اصلی این است که بر اساس قاعده سوم دو حرف مشابه «ی» و «ب» در ترکیب به هم

رسیده‌اند و لذا جدانویسی آن ساده‌تر از پیوسته‌نویسی آن است.

لغت «پای مال» نیز به نظر پژوهنده، مثالی غلط است؛ زیرا این لغت کلمه‌ای بسیط‌گونه است و از اصل «یک‌معنائی»

نیز پیروی می‌کند و باید آن را متصل نوشت.

12 - یک جزء کلمه مرکب، صفت مفعولی یا صفت فاعلی باشد: اجل رسیده، اخلاص کننده، دست زده، دست باف.

نقد: این موارد نیز بر اساس قاعده اول جدانویسی جدا می‌آیند؛ زیرا کلمه طولانی می‌شود. مانند «اجل رسیده». اگر

قرار بود صفت فاعلی یا مفعولی بودن دلیل خاصی برای جدانویسی باشد باید کلماتی از قبیل «غم‌دیده» و «دلخور» و

«گمشده» جدا نوشته می‌شدند؛ حال آن‌که پیوسته نوشته می‌شوند. ضمناً مثال «دست باف» مثال مناسبی برای جدانویسی

نیست و بهتر است پیوسته نوشته شود.

13 - یک جزء آن اسم خاص باشد: سعدی صفت، عیسی دم، عیسی رشته مریم بافته.

نقد: این‌ها نیز تماماً از قاعده اول پیروی می‌کنند.

14 - جزء آغازی یا پایانی آن بسامد زیاد داشته باشد مانند: هفت پیکر، شاه نشین، سیه چشم، نیک بخت.



نقد: این قاعده نیز یک قاعده «اضافه» است که استقلالی ندارد و تنها باعث سخت‌گیری در آموزش می‌شود. «سیه چشم» و «هفت پیکر» به دلیل طولانی بودن و قابل تفکیک بودن جدا نوشته می‌شوند (رک). قاعده هشتم فرهنگستان در همین مبحث).

ضمناً اگر قرار بود بسامد زیاد کلمات باعث جدانویسی شود (مانند شاه نشین و نیک بخت) باید کلماتی مانند شاهنامه و شاهراه و شاه‌رگ و نیک‌نام و نیک‌مرد و نیکدل هم جدا نوشته می‌شدند؛ حال آن‌که چنین نیست. در حقیقت باز هم، تنها یک دلیل موجب اتصال «شاهنامه» و جدائی «شاه نشین» می‌شود آن هم اصل «یک‌معنائی» است که کثرت کاربرد «شاهنامه» آن را به سمت پیوسته‌نویسی سوق می‌دهد. لغت «نیک بخت» هم مثال مناسبی برای جدانویسی نیست و بهتر است متصل نوشته‌شود؛ زیرا نه طولانی است نه حروف یکسان به هم رسیده‌اند.

15- هرگاه با پیوسته‌نویسی، اجزای ترکیب معلوم نشود و احیاناً ابهام معنائی پدید آید: خوش بیاری، پاک نام، پاک دامن.

نقد: منطق خاص و مستقلى در این قاعده دیده نمی‌شود. بعضی از این لغات پیرو قاعده اول هستند؛ یعنی به دلیل طولانی شدن، جدا نوشته می‌شود. مانند «خوش بیاری»، یا مثال‌هایی غلط هستند، چرا که پاک‌دامن و پاک‌نام متصلند نه منفصل.

### 3- دلایل نادرستی جدانویسی

خط فارسی همواره با کمی ناهمواری و گوناگونی در نوشتن همراه بوده است، زیرا گفتار را نمی‌توان کاملاً در چارچوب قواعد قراردادی جای داد و طبیعی است که اختلاف نظر وجود دارد، اما وضع قاعده جدانویسی برخی از ملاحظات ابتدایی نوشتن را هم زیر پا گذاشته و پریشانی و سرگردانی را در نوشتن فارسی به اوج رسانده است. از دلایل نادرستی این قاعده می‌توان موارد ذیل را ذکر کرد:

1- هنگامی که واژه‌ها با هم ترکیب می‌شوند، ممکن است دچار دگرگونی شوند؛ مثلاً گاه یک میانوند افزوده می‌شود و میانوند سبب می‌گردد تا واژه‌های پیشین و پسین به صورتی دگرگون شوند که آن صورت به تنهایی به کار نمی‌رود و به این ترتیب جداکردن آن‌ها از هم میسر نیست. این کار مردم را به آن‌جا می‌رساند که واژه‌ای مانند «بچگانه» را به صورت «بچه گانه» می‌نویسند که اشتباه مسلم است. اکنون حتی اصرار دارند که صداها را هم جداکنند و واژه‌ای چون کفشت «کفش تو» را می‌نویسند؛ «کفش ات»؛ و «کودکانه» را بصورت «کودک انه» می‌نویسند.

2- ایراد آشکاری که به جدانویسی می‌توان گرفت این است که برای شکافتن واژه‌های مرکب به اجزای آن، نمی‌توان حد معینی قائل شد، چه بسا واژه‌ای مرکب است؛ اما به سبب کهن بودن، کسی قادر به تشخیص اجزای آن نیست و برعکس واژه‌ای صورت کهن خود را از دست داده و دگرگون شده است و صورت جدید آن همچون دو واژه جدا نمایان‌گر است. برای مثال: «اردیبهشت» را به صورت «اردی بهشت» می‌نویسند، به گمان آن‌که واژه‌ای از بهشت است!

3- نادرستی دلیل سوم بدین صورت است که جداکردن اجزای واژه‌ها، ما را به معنایی می‌رساند که بی‌ربط است؛ مثلاً واژه «همسایه» معنا دارد؛ ولی اگر به گونه «هم سایه» بنویسیم، چه مفهومی در ذهن خواننده پدیدار می‌شود؟ دو چیز که

سایه یکسان دارند یا سایه‌شان بر هم منطبق است؟ چنین واژه‌ای کاملاً بی‌معناست. یا واژه‌ای چون «آبیاری» را به گونه «آب یاری» می‌نویسند؛ آیا مراد، یاری‌رساندن به آب است؟ یا یاری‌رساندن با آب؟ و جایگزین را به گونه جای‌گزین می‌نویسند؛ وقتی جایگزین را به گونه جای‌گزین می‌نویسیم، معنای گزیننده‌ جا از آن استنباط می‌شود.

4- نادرستی دلیل چهارم بدین‌صورت است که حاصل جدانویسی بعضی واژه‌های مرکب، ممکن است چیزی باشد که به گروه دیگری از کلمات تعلق داشته‌باشد؛ مثلاً از صفتی، قید ساخته‌شود. برای مثال، واژه «درگذشته» (به‌معنی: متوفی، مرده) است. اگر آن را به گونه جدا در گذشته بنویسیم، عبارتی جداگانه به دست می‌آید که معنایی جدا و کاملاً متفاوت دارد؛ یعنی «در زمانی پیش از این» که قید است، نمونه دیگر واژه «درآمد» است که آن را به صورت «در آمد» می‌نویسند. این دو بخش با هم ترکیب شده‌اند و یک واژه ساخته‌اند و وقتی آن‌ها را جدا می‌نویسیم به نظر چنین می‌آید که چیزی از چیز دیگر بیرون آمده‌است. بر خواننده پژوهنده این سطور پوشیده نیست که در شعر و ادبیات، با این همه صنایع ادبی از قبیل جناس و مانند آن، جدا کردن واژه‌های به هم پیوسته، چه اندازه موجب کژفهمی و سرگستگی خواهدگردید (در حقیقت به همان اندازه که به هم چسباندن واژه‌های جدا چنین اثری خواهد داشت). مثال:

چون که گل رفت و گلستان درگذشت      نشنوی زان پس ز بلبل سرگذشت

«سرگذشت» واژه‌ای است که می‌توان آن را مرکب انگاشت، ولی اجزای آن، چنان در هم حل شده‌اند که معنای کنونی واژه بر معنای اجزای آن برتری یافته‌است. از این دست می‌توان مثال‌های بی‌شماری آورد. جدا نوشتن واژه‌های مرکب، ناخودآگاه گمان خواننده را به این سو می‌کشانند که گویا نویسنده را از آن واژه، معنا و منظور دیگری بوده‌است.

5- از نواقص دیگر جدا نویسی بدین‌صورت است که کودک خردسال دبستانی بین واژه‌های مرکب و غیرمرکب فرق نمی‌گذارد و جدانویسی سبب دشواری در یادگیری و پریشانی روانی کودک می‌شود.

6- یکی دیگر از ایرادهایی که به جدانویسی وارد است و با خرد سازگار نیست، این است که جدانویسی را برای واژه‌های بسیط نیز لازم می‌شمارند؛ یعنی این که برای مثال، واژه‌های «برداشت و درخواست» را به گونه «بر داشت و در خواست» بنویسیم. در نتیجه شاهد ظهور واژه‌های نابهنجاری خواهیم بود.

#### 4- نتیجه‌گیری

پیوسته‌نویسی و جدانویسی از موارد اختلاف در خط فارسی است که وقت زیادی را از اهل زبان می‌گیرد و قوانین متعدد و حتی گاه غلط آن، عملاً راه را بر آموزش ساده و درست بسته‌است. در این مقاله ضمن نقد و تحلیل آرای دیگران به‌ویژه فرهنگستان، نشان دادیم که مبحث اتصال و انفصال برخلاف ظاهرش مبحثی بسیار ساده و قاعده‌مند است که به‌سادگی می‌توان آن را آموزد و آموخت. تمام قواعد بیست و سه گانه فرهنگستان قابل تجمیع در همین دو سه خطند که:

«اصل در املای کلمات مشتق و مرکب بر پیوسته‌نویسی است، مگر این که: تعداد دندانها زیاد شود، زیست‌شناس / کل ترکیب طولانی شود. رستم صولت / یک جزء ناآشنا داشته‌باشد، آنتیک فروش / دو حرف یکسان یا مشابه به هم برسند، جیب بر، شوخ چشم / جزء دوم با الف شروع شود، دانش آموز / ترکیب تکراری باشد، هق هق.»

## منابع و مأخذ

- 1- شعار، جعفر، (1375)، شیوه خط معیار، تهران: احیا کتاب.
- 2- صادقی، علی اشرف، (1363)، «درباره رسم الخط فارسی» مجله زبان شناسی، سال 1، ش 2، ص 45-64.
- 3- فرشیدورد، خسرو، (1375)، املاء نشانه گذاری و ویرایش، تهران: صفی علیشاه.
- 4- فرشیدورد، خسرو، (1382)، دستور مفصل امروز، تهران: امیر کبیر.
- 5- فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (1381). دستور خط فارسی، تهران: نشر آثار.
- 6- مجد، امید، (1387)، «بررسی موارد اختلاف در املاء»، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران: دوره 59، شماره 2، ص 169-186.
- 7- \_\_\_\_\_ (1389)، خط فارسی و نقد آن، تهران: پیکان.
- 8- نیساری، سلیم، (1374)، دستور خط فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد.